

چکیده‌ای از:

کتاب تعلیم و تربیت اسلامی

استاد شهید مطهری

فرهاد تاجدینی

سررشته‌ای منطقی از مطالب به دستش نمی‌آید و لذا عدم فهرست و تنظیم کتاب به شکل منطقی باعث شده تا کتاب از اعتبار کتاب درسی افتاده و کمتر استاد دانشگاهی آن را به عنوان کتاب متن مورد تدریس قرار دهد.

اصولاً سیاست چاپ سخنرانی، سیاستی غلط است و متن سخنرانی یکبار دیگر می‌بایست به ملاحظه سخنران یا نماینده وی برسد و براساس فهرستی منطقی مرتب شود و گاه مطالبی چند به آن اضافه گردد و همه متن بلحاظ انشائی، ویراستاری شود. بهترین مثل برای این نوع کار، کتابهای خود استاد است. عدل الهی، کتابی است که تفصیل داده شده چند سخنرانی است. استاد در مقدمه آن کتاب، تصریح کرده‌اند: «همچنانکه در مقدمه چاپ اول یادآور شدم، مطالب این کتاب تدوین یافته و تفصیل داده شده چند سخنرانی است که در مؤسسه اسلامی حسینیہ ارشاد ایراد شده است. البته آنچه به صورت سخنرانی ایراد می‌شود، لاقلاً سخنرانیهای من این چنین است - قابل چاپ شدن نیست مگر اینکه از نودستکاری شود. به علاوه وقتی که بنا است چاپ شود نمی‌توان به مطالبی که به صورت سخنرانی ادا شده قناعت کرد. این بود که هم در چاپ اول و هم در چاپ دوم، مجدداً بحث را مورد مطالعه قرار دادم و مطالب زیادی را بر اصل افزودم».

البته همین قدر جای تأسف است که به توصیه استاد عمل نگشته است و شاید مقصر جامعه اسلامی باشد که بر روی شخصیت‌ها و ذخائر معنویش کمتر تعصب به خرج دهد. منظورمان از جامعه، قشر عالم و تحصیلکرده و دانشگاهی جامعه است. چه خوب بود

در میان کتابهای تعلیم و تربیت اسلامی موجود در جامعه، کتاب تعلیم و تربیت اسلامی اثر استاد مطهری از امتیازاتی اساسی برخوردار است و متأسفانه نقائصی اساسی نیز در چاپ و انتشار آن یافت می‌شود. امتیازات کتاب به طور خلاصه عبارتست از:

- خواننده با خاطر جمعی می‌داند آنچه را که فرا می‌گیرد، اسلامی است و چنین درجه اطمینانی نسبت به کمتر کتاب دیگری یافت می‌شود، بویژه که استاد خود جابجا تصریح می‌کند که ملاک مباحث را از قرآن و روایات ائمه (ع)، برگزیده‌اند.

- زبان مباحث بسیار زنده و گیرا بوده و همراه با تحلیل‌های روانی است و لذا با متون اخلاقی متفاوت است.

- تسلط استاد بر نظریه‌های غیراسلامی موجب گشته تا خواننده ضمن بدست آوردن نظر اسلام، از نظر مکاتب دیگر نیز به شکل مقایسه‌ای مطلع گشته و از این رهگذر به اسلام به عنوان مکتب تربیتی واقع بینانه معتقد شود.

نقائص کار:

مجموعه فراهم آورده تعلیم و تربیت اسلامی استاد مطهری، حاصل دو مجموعه پیاده شده نوارهای ایشان است که بدون تنظیم و حذف موارد مشترک، پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند و لذا مباحث از نظم منطقی بی‌بهره است. به همین دلیل هم خواننده به اغلب احتمال قادر خواهد بود تا از کتاب استفاده آزاد کند و در حد به یاد ماندن داستانی و یا جمله‌ای زیبا از این اثر عظیم، اکتفا کند. خواننده از ابتدای ورود،

معتقدند، تربیت فن تشکیل عادات است. دسته دیگری می گویند، تربیت فن برهم زدن عادات است. استاد در فرق هر دو نظر می گویند، اساساً تربیت نه فن برهم زدن و نه تشکیل عادات است. بلکه تربیت پرورش استعدادها می باشد.

در ادامه این بحث استاد عادت را به دو قسمت، عادات فعلی و انفعالی تقسیم کرده و عادات را مضر تشخیص داده و در فایده عادات فعلی معتقدند که این دسته عادات، باعث تقویت بعد اراده اخلاقی در انسان می شود. این اراده از دیدگاه استاد وابسته به عقل است و از این نظر نقطه مقابل میل ها قرار می گیرند. البته برخی در همین نقطه به اشتباه افتاده و تصور کرده اند مقصود از این اراده، همان اراده به معنی فلسفی است و حال آنکه اراده ای که در فلسفه مورد بحث است، حاکم بر امیال است و در تضام میل ها، هر میلی که غلبه بیابد، اراده به همان میل جنبه تحقق خواهد داد. و لذا به معنی فلسفی، هیچکس بی اراده نیست. اما بلحاظ اخلاقی، ممکن است آدم بی اراده داشته باشیم. به هر حال عادات کمک کار اراده اخلاقی انسانند. استاد هنگامی که نظر روسو و کانت را در باب عادات مورد بحث قرار می دهند، در مقام نقد برآمده و می فرمایند: «البته اینکه گفته اند انسان نباید کاری کند که چیزی برایش بصورت عادت درآید و به آن انس گیرد به طوری که ترک کردنش برایش دشوار باشد و کار را نه به حکم عقل و اراده انجام دهد بلکه به حکم عادت، این البته به صورت کلی درست است ولی دلیل نمی شود که عادت مطلقاً بد باشد. چون عادات بر دو قسم است، یک سلسله عادات فعلی و یک سلسله عادات انفعالی. عادات فعلی آنها است که انسان تحت تأثیر یک عامل خارجی قرار نمی گیرد بلکه کاری را در اثر تکرار و ممارست و عادت شدن بهتر انجام می دهد. هنرها عادت است و تمام فنون نیز عادت است. حتی بسیار از ملکات نفسانی عادات فعلی است. مثل خود شجاعت، جود و سخاوت هم از این قبیل است. عفت و پاکدامنی هم از این قبیل است. اما چرا در اینجا و در این جور عاداتها ایراد امثال کانت وارد نیست؟ چون خاصیت این عادت در این نیست که انسان خوی می گیرد و انس می پذیرد، بلکه خاصیت این عادتها فقط از این جهت است که انسان تا وقتی عادت نکند اراده اش در مقابل

* میان اخلاق و تربیت تفاوت است. هر تربیتی اخلاقی نیست اما هر کار اخلاقی، تربیتی هم هست.

محركات که در جهت خلاف است، ضعیف است ولی وقتی که به آنها عادت کند، قدرت مقاومت پیدا می کند. مثل همان چیزی که در باب ملکه تقوی و عدالت می گویند.» در همین جا خوبست یادآوری کنیم که ملاک عادات خوب و بد، در این است که انسان را اسیر خود نکند. به قول استاد «ولی در عین حال باید عقل و اراده و با عقل و ایمان را آنچنان قوی نگهدارید که همان طور که اسیر طبیعت نیست، اسیر عادت هم نباشد، این حرف را قبول داریم، واقعاً وقتی که چیزی برایمان به صورت عادت درآمد، انسان به او خو گرفته و انس گرفته و آن را به طور خودکار، و ما شین و اوار انجام می دهد و اساساً کاری به عقل و ایمان و غیره ندارد. یعنی اگر هم آنجا عقلش بگوید برخلاف آن عمل کند، نمی کند، ایمان بگوید برخلافش عمل کن، نمی کند.»

کلیات اساسی تربیت الف- اخلاق و فعل اخلاقی

انسانها افعال گوناگونی انجام می دهند. برخی از این افعال، افعالی است که مشترک با کارهای حیوانی است. مانند غذا خوردن، چنین افعالی را عادی گویند. و برخی دیگر از افعال، از حد فعل طبیعی حیوانی بالاتر است، نام این افعال، انسانی یا اخلاقی است. لازم به تذکر است که میان اخلاق و تربیت تفاوت است. هر تربیتی اخلاقی نیست اما هر کار اخلاقی، تربیتی هم هست.

علت این امر آنست که در مفهوم اخلاق تقدس و پاکیزگی خوابیده است، اما تربیت چنین نیست، چنانکه تربیت، اعم از پرورش انسان نیک یا بد است اما اخلاق جنبه مثبت دارد. در این مبحث دعوا بر سر این است که ملاک تقدس و اخلاقی بودن یک عمل چیست؟ در اینجا نظرات مختلفی ابراز شده است:

۱- معیار فعلی اخلاقی غیردوستی است. همین مقدار که کار انسان از حوزه

فردی خارج شد و جنبه غیردوستی به خود گرفت و برای جلب منافع برای غیر و ضرر از غیر شد، این کار، کار اخلاقی است.

نقد این نظر: این معیار کامل نیست زیرا ممکن است در مواردی غیردوستی غیربزی و جزء سرشت موجود باشد مانند محبت مادر به فرزند. و از این بالا تر نگاه خیرخواهی ها، منشأش، خودپرستی ها بزرگ است. مانند کسی که برای شهوت کسب احترام دیگران اینار می کند. نتیجه می گیریم که صرف ایشار را نمی توان فعل اخلاقی نامید.

۲- نظریه قدما: کارهای اخلاقی دارا حسن ذاتی و کارهای ضد اخلاقی، قبیح ذاتی دارد و عقل هر دو را درک می کند. آن معتقد بودند کار اخلاقی، کاری است که حکم عقل صورت گرفته باشد، نه به دست شهوت و غضب.

نقد: البته این حرفی نیست که بنویسد صد درصد اثباتش کرد، اگر چه اخلاقی سقراطی بر همین مبنا است، مخصوصاً مسئله حسن ذاتی افعال و قبیح ذاتی آنها خود حکما برایش چندان پایه ای قائم نیستند.

۳- مکتب کانت: کانت معتقد است فعل اخلاقی، فعلی است که مطلق باشد یعنی انسان آن کار را فقط برای خود آن انجام دهد نه برای هیچ غرضی و به حکم یک تکلیف که او معتقد است از وجود سرچشمه می گیرد.

نقد و بررسی: کانت می گوید فعل اخلاقی آن است که در آن هیچ هدفی برای خود نباشد و هیچ نفعی برای خود نداشته باشد. جواب باید داد که در اینجا مغالطه هست: «من وقتی کاری را انجام می دهم از آن کار لذت می برم یا نمی برم، اگر انجام دادن آن لذت نبرم و از انجام ندادن

* اخلاق باید دو کار را در نظر داشته باشند: ۱- خلق خوبیها را به عنوان امور مطلقاً توصیه کنند. ۲- نوعی آگاهی و اجتهاد به مردم بدهند که در مقام عمل، فعل اخلاقی را غیر اخلاقی اشتباه نکنند.

هم نبرم محال است به طرف آن بروم. ر علی بن ایطالب هم در نهایت خلوص سال نفع به غیر می کرد آیا در عمق ادانش از این کار لذت می برد یا نه، اگر لذت نمی برد و از نکردنش هم رنج نمی برد محال بود چنین کاری کند. ولذا، سالطه اش همین جاست. لذت و رنج محصور به این نیست که نفعی به انسان برسد ضروری از او دفع شود. انسان موجودی است که از نفع رساندن به غیر هم لذت برد و از دفع ضرر از دیگران بیش از آن لذت می یابد که از دفع ضرر از خود، پس در دوران ما جدا کنیم» (۷-۶۶)

در نظریه کانت وجدان انسان، ارزش قیالعهاده ای پیدا می کند. او درباره رعایت از وجدان همان حرف را می زند که مل ایمان در مسئله اخلاص نسبت به بریتعالی می زند. «البته ما این وجدان را نمی کنیم ولی می گوئیم که این وجدان این حد امر صددرصد تأیید شده ای از علمی نیست.»

۵- فردیت کامل: پیروان این نظریه، نه احساسات نوع دوستی و نه زیبایی معنوی معقول و نه به عقل مجرد از بدن و نه به وجدان اخلاقی، در انسان قائلند بلکه آنها می گویند، اساساً انسان منفعت جو آفریده و جز برای منفعت شخصی هیچ کاری نمی کند. آنگاه می گویند، وقتی که زیباییاری انسان زیاد وسیع شد منتهی به فعل اخلاقی- یعنی فعلی که در آن نفع اجتماع شد گویانکه ریشه و انگیزه آن نفع فردی شد- می شود.

بنابراین، فعل اخلاقی فعلی است که شی از هوشی وسیع باشد، هوشی که انسان رهبری کند به اینکه منفعت خود را اگر نخواهد به حد اعلی به دست آورد در ضمن منفعت اجتماع را بدست آورد یعنی نافع خود را با منافع اجتماعی هماهنگ کند. غالب مادیون از این نظر دفاع می کنند. راسل هم آن را مطرح کرد. و از آن به عنوان عقل دورانیش یاد می کند. ویلدورانت در کتاب لذات فلسفه از آن تعبیر به گزینه هوشیاری کرده است.

نقد و بررسی: راسل می گوید آدم فکر می کند و می بیند که اگر بخواهد با دیگری اخلاقی کند، او هم بد اخلاقی خواهد کرد. ایراد بزرگ این نظر آن است که همیشه انسان چنین صغرا و کبرائی تشکیل نمی دهد بلکه تنها در مواردی چنین عمل می کند که دیگران ضعیف تر یا نیرویش مساوی با

نیروی دیگران باشد. اما اگر انسانی قویتر از دیگران باشد و مطمئن باشد از عکس العمل سوه دیگران زبان نمی بیند، چون مقیاس نفع رساندش به دیگران این است که منفعت خودم بهتر تأمین می شود، آنوقت می بیند اگر بخواهد حق دیگران را برآید، منافعتش بهتر تأمین می شود و صددرصد مطمئن است که عکس العمل سوئی برایش اتفاق نمی افتد، مسلم آن راه را انتخاب می کند.»

ایراد دیگر این نظریه آن است که اخلاق را از قداست تهی کرده است و بویژه پایه اخلاق را از اساس متزلزل می کند.

یعنی این اخلاق درجایی حکم می کند که قدرتها متنسوی باشد نامراقب همدیگر باشند. اما اگر قدرت دیگری برتر باشد، هیچ منعی برای شخص قدرتمند استثمارگر نمی ماند. لذا فلسفه راسل برخلاف شعارهای انسان گرایانه اش فلسفه ای ضد اخلاقی است.

۶- نظریه عقلانی: براساس این نظریه، زیبایی در جهان، منحصر به زیبایی جسمی نیست بلکه زیباییهای معنوی هم دارای حقیقت است و همانگونه که زیبایی حسی ناشی از تناسب است، در امور معنوی هم تناسب عامل زیبایی روحی است. براین اساس معتقدین این نظریه می گویند کار اخلاقی یعنی کار زیبا و آن عبارتست از زیبایی عقل که ناشی از تناسب است. البته صاحبان این نظریه، به دودسته تقسیم می شوند. عده ای زیباییهای معنوی را متناسب به فعل دانسته اند. مثلاً می گویند راستی، خودش زیباتر است و کشش خاص دارد چه برای گوینده و چه شنونده. و طبعاً انسانی هم که دارای چنین فعلی است خود، زیبا می شود. پس این عده فعل اخلاقی را فعل زیبا می دانند. معیار این زیبایی را هم در خود انسان می دانند. به عبارت دیگر معیارش ذوقی است در انسان که این زیبایی را درک می کند.

گروه دیگر، زیبایی معنوی را متناسب به خود روح می دانند. اینان می گویند، زیبایی در جسم جز تناسب اندام چیزی نیست. و روح انسان هم یعنی مجموع قوا و استعدادهای روحی که در انسان هست؛ اگر هر یک حظ و بهره کار خودش برد، در آن صورت تناسب و زیبایی پیدا می شود. «فرق این نظریه با آن نظریه ای که در آن زیبایی را صفت فعل می دانست یعنی می گفت انسان زیبا می شود به اعتبار فعلش، این است که در آن نظر اعتقاد بر این

است که مطلوب زیبا، خود روی حکم سنخیتی که میان طالب و مطلوب هست، طالب زیبا هم زیباست ولی در اینجا می گوید که نه، خود روح زیباست. از روح زیبا فعلی صادر می شود که بناچار زیباست. بهر صورت در این دو نظریه روی زیبایی تکیه شده و اخلاق از مقوله زیبایی به شمار آمده است.

۷- نظریه استقلال روح: این نظریه مبتنی بر تقویت روح و بدن است. انسان حقیقی است مزدوج از دو جوهر- گرچه این دو جوهر یک نوعی اتحاد دارند - اینان معتقدند کمال روح در این

*** در اصول تربیتی ریشه اصلی که باید آن را آبیاری کرد و هم پایه حسن زیبایی را پرورش داد و هم باید اعتقاد به روح مجرد و عقل مجرد و نقل مستقل از بدن را تقویت کرد و حتی از حس منفعت جوئی اش استفاده کرده. اعتقاد به خداست.**

است که کمتر تحت تأثیر بدن قرار گیرد. و برای اینکه استقلال خود را در مقابل بدن حفظ کند، باید تعادل داشته باشد در این صورت است که روح و عقل انسان بر قوایش حکومت می کند و الا اگر تعادل نباشد، حکم روح و عقل نفوذی ندارد. در این نظر هم طرفداری از تعادل قوا شده است اما نه به خاطر اینکه زیبایی در این تعادل است بلکه به دلیل آنکه استقلال روح، فرع بر این تعادل و توازن است.

۸- نظریه مذهبی: طبق این نظریه، فعل اخلاقی مساوی با فعل دینی است. ما اخلاق علمی، فلسفی و عقلی نمی توانیم داشته باشیم. فقط و فقط می توانیم اخلاق مذهبی داشته باشیم نه غیر این. این مکتب به دو شکل تقریر می گردد: یک شکل آن است که اخلاق دینی را مبتنی بر ترس و طمع نسبت به جهان دیگر بدانیم. این تعبیر از اخلاق دینی را ویلدورانت و راسل و... گفته اند، این نظریه به یک معنا همان طرفداری از منفعت فرد است اما نه براساس هوشیاری چنانکه راسل می گفت بلکه مبتنی

است بر ایمان.

تقریر دیگر این است که اخلاق یعنی فعل اخلاقی، آن چیزی است که هدف وانگیزه اش رضای حق باشد، البته در این مکتب مسئله خود نفی می شود، یعنی هدف منفعت رساندن به خود یا دفع ضرر از خود نمی باشد، ولی هدف نهایی ایصال نفع به غیر هم نیست، هدف نهایی رضای حق است. حتی در ایصال نفع به غیر هم از آن جهت می گویند که رضای حق را در آن می داند. چنانکه مصداق آیه *أَمَا نَعْلَمُكُمْ لَوْحَةً... لَأَنذِرُكُمْ بِهَا وَتَأْتِيكُمْ السَّاعَةُ غَتًّا لَّأَسْفَرًا* اشعار بر آن دارد.

جمع بندی و نتیجه گیری:

همه این نظریات به یک معنی صحیح و به یک معنی نادرست است. همه اینها وقتی درستند که یک حقیقت اعتقاد مذهبی پشت سر همه آنها باشد، یعنی خدایی باشد که سرسلسله معنویات و هم پادشاه دهنده کارهای خوب به حساب آید. بدون اعتقاد به خدا، احساسات نوع دوستانه نمی تواند در انسان بروز و ظهور کامل داشته باشد. اساساً ما تا به یک حقیقت وزیبائی معقول و معنوی به نام خدا قائل نباشیم، نمی توانیم به یک زیبائی معنوی دیگر معتقد باشیم. فعل زیبا هم یعنی فعل خدایی. وجدان اخلاقی هم که کانت به آن معتقد است بدون اعتقاد به خدا برای انسان معنی نمی یابد.

بنابراین در اصول تربیتی ریشه اصلی که باید آنرا آبیاری کرد و هم پایه حسن زیبائی را پرورش داد و هم باید اعتقاد به روح مجرد

* انسان دوستی به درستی

باید تفسیر شود، چون انسان فقط همین جسم و اندام مستوی القامه، پهن ناخن نیست، انسان علاوه بر جسم، از انسانیتی هم برخوردار است. و انسانیت انسان به یک سلسله معانی و حقایقی بستگی دارد که اگر انسان فاقد آن معانی باشد، نمی توان او را انسان به حساب آورد.

و عقل مجرد و نقل مستقل از بدن را تقریر کرد و حتی از حسن منفعت جوینی اش استفاده کرده. اعتقاد به خداست.

اطلاق یا نسبیّت اخلاق

آیا اخلاق، مطلق است یا نسبی؟ آیا می توان فعل اخلاقی را برای همه وقت و همه کس و در همه زمانها توصیه کرد؟ همچنانکه عدد چهار دو برابر دو است و در همه شرایط چنین است. در صورتی که به نسبی بودن معتقد شدیم، هیچ خصلت و هیچ خوی و هیچ فعلی را نمی توان به عنوان فعل اخلاق به طور مطلق توصیه کرد.

برخی اخلاق را نسبی دانسته و بویژه می گویند، با تحولات و شرایط اقتصادی، اخلاق هم تغییر می کند. اگر سخن ایندسته را بپذیریم، آنگاه سنگ روی سنگ بند نمی شود و لذا نمی توان اصول ثابتی برای تربیت سفارش کرد. برای ما مسلمانان این بحث کاملاً ضروری و در ارتباط با مسائل اساسی دین، همچون خانمیت و جاودانگی اصول دین است. همچنین این بحث بستگی زیادی با مسئله معیار فعل اخلاق دارد که در بخش قبل از آن بحث شد.

یکدسته در توصیه نسبی بودن اخلاق گفته اند، هیچ معیاری برای اخلاقی بودن، خارج از خود انسان وجود ندارد یعنی خارج از پسند و انتخاب خود انسان معیاری برای اخلاقی بودن وجود ندارد. ریشه این نظریه نظر یکدسته اندیشمندان یونانی بر می گردد که معتقد بودند خارج از انسان و تشخیص انسان حقی وجود ندارد. نظیر نظری که معتزله در باب اجتهاد داشتند، که معتقد بودند اجتهاد خطا بردار نیست.

بنابراین اگر ده تا مجتهد ده جور تشخیص دادند، همه درست گفته اند و بنابراین حق ده جور است. البته بحثی که یونانیها می کردند در باب حقیقت بود اما شبیه این نظر در دوره های جدید در باب اخلاق پیدا شده است. گفته اند که درباره آنچه که باید باشد، یعنی خیر اخلاقی هیچ معیاری جز پسند انسان در کار نیست. و چون پسندها متغیر و در طول زمان متحول می شود، خود اخلاق حمیده طبعاً تغییر می کند.

علت اشتباه:

ریشه اشکالاتی که به جاودانگی اصول اخلاقی گرفته می شود، عدم تمییز میان

*** تقلید و یا پیر**
کورکورانه از راه و رو
گذشتگان، حالتی ضد ع
است و مبارزه قرآن با تقلید و
اصطلاح سنت گرای
مبارزه ای است به عنو
حمایت از عقل.

اخلاق و فعل اخلاقی است. به عنوان ما می گویند سبب زدن به یتیم اخلاقی است یا غیر اخلاقی؟ جواب این است که مطلق سبب زدن به یتیم را نمی توانیم حکم به خوب بودن یا بد بودنش کرد. در وقت هست که به یتیم سبب می زیم چیزی را از دستش بگیریم و یک وقت به یتیم تأدیب داریم و اقتضای می کند که به یتیم سبب زده شود. پس خود سبب زدن اعتبارات مختلف، حکمهای مختلف دارد. از این موارد فراوان می توان یافت. و عده ای از این مواد نتیجه گرفته اند که اخلاق امری است نسبی و نه مطلق.

چیزی که سبب اشتباه افراد شده است که خیال کرده اند اخلاق و فعل اخلاقی یک چیز است. مطلق بودن اخلاق را با مطلق بودن فعل اخلاقی نباید اشتباه کرد. فعل اخلاقی مطلق نیست. از این نمی توان فعلی را همیشه ضد اخلاق اخلاقی دانست. ما هیچ کاری را شاید اسلام نداشته باشیم الا اینکه با صفت طلبه ها با عناوین ثانویه حکمشان می کند. این بحث از فقه مطرح است که دسته عناوین داریم: عناوین اولیه و ثانویه مقصودشان این است که هر چیزی، خود به خودی خود، یک نام و عنوانی دارد و صفتی بر آن صدق می کند مثل اینکه فرزند شود زید به خودی خود انسان است. گاهی عنوان ثانوی عارض می شود و صفت دیگری غیر از صفت اولیه می کند، مثلاً زید انسان، عالم هم می تواند ظالم است، یا... عنوان دیگری که روی می آید، عنوان ثانوی است. ممکن است زید رابعی و خامسی هم داشته باشد. اگر بپرسند گوشت حلال گوشت است یا گوشت؟ می گوئیم حلال گوشت می پرسند که آیا خوک حلال گوشت یا حرام گوشت؟ می گوئیم حرام گوشت

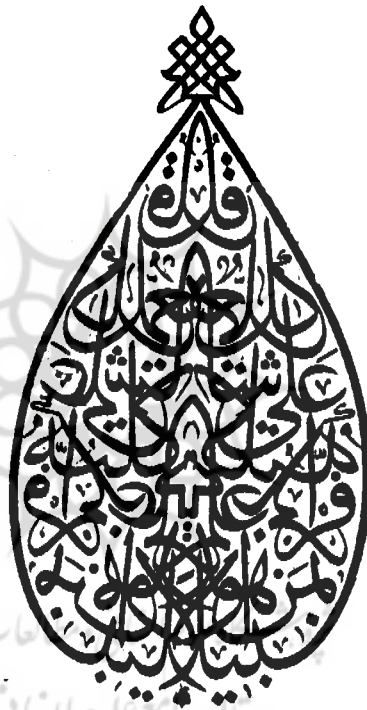
اولی گوسفند، حلال گوشتی و عنوان
 گوشت هم حرام گوشتی است ولی
 حلال گوشت به عنوان ثانوی حرام
 گوشت و آن حرام گوشت به عنوان ثانوی
 گوشت می شود. فعل اخلاقی را هم
 توان امریاتی دانست اما اخلاق به عنوان
 و خلق و خوی امریاتی شمرده میشود
 عنوان مثال عفت به عنوان یک خصلت و
 همواره ثابت است. عفاف یعنی رام
 قوه شهوانی تحت حکومت عقل و
 این معنی امری ثابت است و با
 زمان و پیشرفت تکنولوژی تغییر
 کند. البته فعل اخلاقی را که ما نام آنرا
 می گذاریم، مانعی ندارد که فرق
 باشد، مثلاً زنی است مریض و در شرایطی
 ر گرفته که جانش در خطر است و پزشک
 هم وجود ندارد، در این صورت طبیب
 اگر بدن زن را لمس کند، این فعل
 عفت نیست. بنابراین فعل اخلاقی
 اخلاق را نباید از هم تفکیک کرد. و
 مخصوص مبلغین اخلاق باید دو کار را
 مدنظر داشته باشند: ۱- خلق و خویش را به
 عنوان امور مطلق توصیه کنند. ۲- نوعی
 گاهی و اجتهاد به مردم بدهند که در مقام
 عمل، فعل اخلاقی را با غیر اخلاقی اشتباه
 نکنند.

جدان عمومی:

از جمله اصولی که در تعلیم و تربیت
 مورد بحث است مسئله محبت و نقطه مقابل
 بغض است. اثر محبت نرمی و احسان و
 ترغیب خشونت و سختگیری است. عنوان
 دیگر این محبت «وجدان عمومی» است.
 یعنی صرف عشق ورزیدن و دوست
 داشتن انسانها، آیا اساساً دوست داشتن
 انسانها، امری قابل قبول است یا خیر؟
 شکی نیست که اسلام در اصول تربیتی
 و اخلاقی خود با نوعی خود که شخصی و
 فردی است، مبارزه می کند. این همان
 خودپرستی است که امری مذموم است. لازم
 به تذکر است که انسان موجودی دارای
 مراتب است و درجات دانی و عالی دارد.
 باید با خود پست و دانی مبارزه کرد و انسان
 را از این من به سوی «من» متعالی و ملکوتی
 سوق داد. در این نکته که باید انسان از
 خودپرستی خارج شود تقریباً همه نظریات
 اخلاقی متفق القولند، اما این خروج از
 ظلمات به سوی نور، مراحل و مراتبی دارد.
 اولین مرحله اش، غیر دوستی است. و لذا
 ازدواج امری اخلاقی است، چون خروج از

حوزه خودی است، با اینکه یک امر شهوانی
 است و این تنها امری است که با وجود اینکه
 پایه طبیعی و شهوانی دارد، جنبه اخلاقی هم
 دارد. به همین دلیل هم امری مستحب از
 نظر اسلام است.

در ازدواج، زوجین هر قدر بیشتر به
 یکدیگر الفت داشته باشند، یک قدم از خود
 فردی خارج شده اند و اصولاً دسته ای از
 خصایص اخلاقی را جز در مکتب تشکیل
 خانواده در جای دیگر نمی توان کسب کرد.
 تا انسان زن نگرفته و بچه نداشته باشد و آن
 بچه شدیداً عواطف او را تحریک نکند، به
 صرف مطالعه کتاب نمی تواند به دیگران
 علاقه مند شود. با ازدواج شخصیت فرد،
 وسعت پیدا می کند. اما این مقدار خروج از
 خود فردی کفایت نمی کند. ممکن است



*** تربیت، پرورش استعداد
 درونی موجود است و با صنعت
 متفاوت است. صنعت پرورش
 نیست، ساختن است؛ به این
 معنی که شیئی یا اشیائی را
 تحت یک نوع پیراستنها و آراستنها
 قرار می دهند و میانشان ارتباط
 برقرار می کنند تا آنچه مورد نظر
 صانع است، حاصل آید.**

خود شخص شامل فامیل هم بشود. و حتی
 از خود خانواده گی به خود قبیله ای و ملی
 گسترش یابد و از این هم قدم فراتر گذارد و
 به «انسان دوستی» بکشد. و
 به عقیده برخی مکاتب این مرحله حد نهایی
 خروج از خودیت است، اما به این نظر هم
 ایراداتی وارد است، اول چرا فقط انسان، به
 انسانها علاقه مند باشد و حیوانات را دوست
 ندارد؟ این مرز برای چیست؟ و حتی از این
 هم بالا تر باید رفت که نام آن «حق پرستی و
 خداپرستی» است. به قول حافظ:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
 ثانیاً: انسان دوستی به درستی باید تفسیر
 شود، چون انسان فقط همین جسم و اندام
 مستوی القامه، پهن ناخن نیست، انسان
 علاوه بر جسم، از انسانیتهی هم برخوردار
 است. و انسانیت انسان به یک سلسله معانی
 و حقایق بستگی دارد که اگر انسان فاقد آن
 معانی باشد، نمی توان او را انسان به حساب
 آورد. به این ترتیب اگر انسانها در مسیر
 انسانیت باشند، باید آنها را دوست داشت و
 چنانچه برخلاف مسیر انسانیت گام بردارند،
 باید او را به عنوان خار در سر راه انسانها نگاه
 کرد و از میان برداشت.

رفع موانع از سر راه انسانیت، از علاقه
 انسان ها سرچشمه می گیرد، اسلام خواسته
 است که ما خیرخواه باشیم برای همه مردم
 و همه افراد بشر و حتی برای کفار، ما نباید
 حتی، بد کافر را بخواهیم اما وقتی که اینها
 خود هدایت نمی شوند و بصورت خار در سر
 راه دیگران در می آیند، آنوقت باید به اینها به
 چشم یک مانع نگاه کرد ولی نباید بد
 خواهشان بود.

نتیجه آنکه دایره خارج شدن از مرز
 خودخواهی به هیچ جا محدود نمی شود،
 حتی به انسان هم تمام نمی گردد، تمام عالم
 را در بر می گیرد اما هستی در مسیر کمال
 خود یعنی حق پرستی و حق خواهی، اگر
 انسان آن چیزی را بخواهد که خدا
 می خواهد، این خروج از خود پرستی به
 معنی واقعی است.

قسمت بعدی مقاله در صفحه ۱۰۶

چکیده‌ای از:

کتاب تعلیم و تربیت اسلامی

۴- عزت نفس

اکثر مکتب‌های اخلاقی دنیا معیار اخلاق را مبارزه با خودی یعنی خودخواهی و خودپرستی می‌دانند. و تنها در یکی دوسه تا از این مکاتب، توجه به پرورش خود است، مانند مکتب نیچه که معتقد است، ترحم بر ضعیف جایز نیست و انسان باید نفس پرست باشد.

در مکتب اخلاقی اسلام دو نوع خود مطرح است؛ ۱- آن خودی که باید آنرا شکست و خرد کرد، این خود همانست که به او نفس پرستی و نفع پرستی و شهوت پرستی گویند.

۲- خودی که باید آنرا پرورش داد و تربیت کرد و نباید آن را ضعیف یا منهدم کرد. زیرا با انهدام او ریشه اخلاق اسلامی بکلی قطع می‌شود، همین جا لازم به توضیح است که واقعاً انسان دارای دو خود نیست بلکه به این معنا می‌گوییم دارای دو خود است که خودی واقعی و حقیقی دارد و خودی مجازی که آن خود مجازی، ناخود است؛ و مبارزه با نفس در واقع مبارزه خود با ناخود است.

متأسفانه در مکتب‌های عرفانی گاهی به اسم مبارزه با خودپرستی افراط‌هایی شده و آن خود قابل تربیت و رشد نیز مورد تهاجم قرار گرفته است.

عزت خواهی، شرافت خواهی و کرامت نفس خواهی، در عمق وجدان و فطرت بشر وجود دارد. اهتمام به این خودی وزنده کردن این خود با مبارزه کردن با آن خود، هر دو به سوی یک هدف است و بر عکس، کشتن این خود، اثر کشتن آن خود را هم از میان می‌برد. در روایات بر این نکته تأکید شده که انسان خود ذی قیمتی دارد که آنرا با هیچ چیز دیگر جز خواست خدا نباید

عوض کند.

در وسایل الشیعه با بی‌هست تحت عنوان کراهت ظلم، در باب اینکه انسان اختیار مال خود را دارد، اختیار شغل خود را دارد و حتی زنش را می‌تواند طلاق دهد. اما آبرویش را نه، نمی‌تواند بگوید اختیار آبروی خودم را دارم، این از جمله اصول اخلاقی اسلامی است. یعنی حفظ شرافت و کرامت نفس.

قرآن به شدت این مسئله را مطرح می‌کند که عزت برای خدا و پیامبر و مؤمنین است و بس. هیچ مؤمنی حق به ذلت کشاندن خود را ندارد.

بر مبنای همین احساس عزت و شخصیت است که انسان مؤمن دامن خویش را به گناه نمی‌آلاید. هر کسی اگر به ذات خود مراجعه کند می‌بیند یک سلسله صفات با او متناسب است و جور درمی‌آید و یک سلسله صفات را دون شأن خود و پست می‌داند همان طور که اگر تابلوی نفیسی را در زباله بیندازد احساس می‌کند که جای این تابلو در زباله‌ها نیست، همان طور هم وقتی خودش را آلوده می‌بیند، احساس حقارت می‌کند.

انسان گناهکار، به شخصیت ملکوتی خود و عزت و حرمت و شرافت نفس‌اش، ضربه وارد کرده است. در روایت است که راستی عزت است برای انسان، یعنی راستی مبنای عزت قرار گرفته و دروغ گفتن عجز و ناتوانی است. آدم ناتوان دروغ می‌گوید اما آدم قوی دروغ نمی‌گوید. در روایات اسلامی مباحث دیگری هم از قبیل عزت نفس، نفاست نفس، قدرت و شرافت و کرامت نفس، علو، غیرت، مرورث، (حفظ شخصیت)، حریت و آزادی مطرح است و همه این موارد نوعی بازگشت به خود و توجه به خود است.

استعدادهای معنوی انسان

از نظر اسلامی آن چیزی که در انسان باید پرورش بیاید و تربیت بشود، چیست؟ انسان دارای جسم است و یک سلسله قوای جسمانی و روح و یک سلسله قوای روحانی، و در اسلام به هر دو جنبه توجه شده است. قبل از ورود در بحث استعدادهای انسانی با

